

اندیشه مدرن خاستگاهی دوگانه دارد. اصل و اساس این اندیشه همان روشنگری^۱ است. زیرا کسی که امروزه دل مشغول علم است، کار خویش را با جسارت در خوداندیشی^۲ آغاز می‌کند. بسط بی حد و حصر علوم تجربی و نیز کل تغییرات ناشی از آن در زندگی انسان عصر تکنیک، گواه و تأییدی بر چنین جسارتی است. با این وصف، خاستگاه دیگری نیز وجود دارد که آن نیز در زندگی ما دخیل است. این خاستگاه همانا فلسفه ایده‌آلیسم آلمانی، شعر دوره رمانتیک و کشف جهان تاریخی در دوره رمانتیک است، که جملگی گویای این امرند که جنبشی مخالف و تا به امروز مؤثر، در درون روشنگری عصر جدید وجود دارد. هرگاه نگاهی به کل جهان متمدن بیفکنیم، آن‌گاه بی‌تردید حق را باید به‌راستی به ارنست ترولچ^۳ داد که گفت: ایده‌آلیسم آلمانی تنها گوشه‌ای از ماجراست. سراسر جهان آنگلو ساکسون، حتی اروپای شرقی تحت سلطه کمونیسم، به شدت متأثر از آرمان روشنگری بودند، یعنی به پیشرفت فرهنگ تحت حاکمیت خرد انسانی باور داشتند. در کنار این‌ها، بخشی از جهان وجود دارد که چنان با تغییرناپذیری ابعاد طبیعی و نظم امور خو گرفته است که اندیشه مدرن قادر به متزلزل ساختن اعتقادش نیست. این بخش همان جهان لاتینی است که مذهب کاتولیک بر آن حاکم است و هم‌چنان حامی سرسخت تفکر حقوق طبیعی باقی مانده است. اما در آلمان و از طریق آن، روشنگری مدرن با خصلت‌های رمانتیک گره خورده و به صورت وحدتی پایدار و اثرگذار درآمده است که دو قطب افراطی آن، یکی روشنگری رادیکال و دیگری نقد رمانتیک بر روشنگری است.

از جمله موضوعاتی که این دو قطبی بودن اندیشه مدرن، در آن به‌ویژه به چشم می‌خورد، موضوع نسبت میان اسطوره و خرد^۴ است. چرا که خود این نسبت، یکی از موضوعات روشنگری است، یعنی صورتی است از نقد کلاسیک که عقل‌گرایی دوره مدرن بر سنت دینی مسیحی وارد کرده است. مراد از اسطوره، در این‌جا مفهوم مقابل تبیین عقلانی عالم است. تصویر علمی از عالم، به زعم خود، نفی تصویر اسطوره‌ای است. از منظر تفکر علمی، امر اسطوره‌ای هر آن چیزی است که به وسیله تجربه روش‌مند قابل تصدیق نیست. به این ترتیب، با عقلانی‌سازی فزاینده، تمام دین نیز به ورطه نقد کشیده می‌شود. ماکس وبر^۵ عملاً در افسون‌زدایی عالم، آن قانون تکامل تاریخ را دید که تاریخ را ضرورتاً از اسطوره به جانب لوگوس و به جانب نگاه عقلانی به جهان سوق می‌دهد. البته اعتبار چنین طرحی محل مناقشه است.^۶ با این‌که در هر تحول فرهنگ، چنین سیری به جانب عقلانی کردن^۷، یعنی میل به جانب روشنگری را می‌توان ملاحظه کرد، اما پیش از روشنگری اخیر، یعنی پیش از روشنگری جدید اروپایی مسیحی، هیچ‌گاه کل سنت دینی و اخلاقی در معرض نقد خرد نگرفته بود؛ از این رو، طرح افسون‌زدایی از عالم، قانون عام تکامل نیست، بلکه خود امری تاریخی است. این نتیجه همان چیزی است که می‌گوید: «سکولاریزاسیون^۸ مسیحیت به عقلانی‌سازی عالم منجر شده است» و ما امروز دلیل آن را می‌فهمیم.



اسطوره و خرد^۱

هانس - گئورگ گادامر

ترجمه فریده فرنودفر*



هومر

تا از چنین داوری دربارهٔ اسطوره به وضع فهمی سیاسی از اسطوره برسیم، همان‌طور که در کتاب مسیحیت گرایی جدید^{۱۲} سن سیمون^{۱۳} نشانه‌هایی از چنین فهمی به چشم می‌خورد که [بعدها] آشکارا از سوی سورل^{۱۴} و اخلافس طرح و بسط داده می‌شود. برای هدف سیاسی یک نظام آتی، شأن یک حقیقت دیرین در نظر گرفته می‌شود، نظامی که باید به همان اندازهٔ عالمی که در روزگاران گذشته به نحو اسطوره‌ای فهمیده می‌شد، مورد باور همه باشد.

حالا لازم است تا ربط این دو جنبه از مسئله را روشن کنیم، تا از طریق آن به شناختی تاریخی برسیم. ضروری است تا زمینه‌ای برای تحلیل دو مفهوم «اسطوره» و «خرد» که همانند هر تحلیل درست مفاهیم، خود تاریخی از مفاهیم و فهمی از تاریخ است، فراهم آید.

الف. «اسطوره» در وهلهٔ نخست چیزی جز نوعی تصدیق نیست. اسطوره، گفته یا همان افسانه است، اما گفته‌ای که در افسانه می‌آید تن به تجربه نمی‌دهد، آن‌گونه که در مورد

زیرا این مسیحیت بود که در قالب بشارت عهد جدید برای نخستین بار نقدی رادیکال بر اسطوره وارد کرد. خدای آن جهانی دیانت یهودی - مسیحی، کل عالم ملحدانهٔ خدایان و نه صرفاً خدایان این یا آن قوم را عالم اهریمنان می‌خواند و افشا می‌کند؛ یعنی پرده از چهرهٔ خدایان دروغین و اهریمنان بر می‌دارد. چرا که جملگی، خدایان این جهان‌اند، یعنی هیاکل خود این جهان به غایت تجربی‌اند. اما عالم در پرتو پیام مسیحیت دقیقاً، هستی انسانی دانسته می‌شود که غیر حقیقی است و نیازمند رستگاری. حال تبیین عقلانی جهان از دیدگاه مسیحیت - مادام که انسان گستاخ شود و بخواهد به همت خود به حقیقت دست یابد - بی‌شک این خطر را برای علم به همراه دارد که از خدا روی گرداند. اما مسیحیت از این نظر مقدمات کار را برای روشن‌گری دوران نوین و افراط بی‌اندازهٔ آن، که حتی پروای خود مسیحیت را نیز نمی‌توانست داشته باشد، فراهم آورد و این امکان را ایجاد کرد تا نگرش اسطوره‌ای به جهان، یعنی نگرشی که خدایان این جهانی در آن حضور و سلطه دارند را از ریشه برکنند.

اما نسبت اسطوره و خرد به همان اندازه، مشکلی رماتیک نیز هست. اگر مکتب رماتیسیم را کل تفکری بدانیم که این امکان را در نظر می‌گیرد که نظم حقیقی اشیا، امری مربوط به حال و آینده نیست، بلکه به گذشته تعلق دارد و شناخت حال و آینده نیز به حقایقی که از پیش معلوم‌اند راهی ندارد؛ آن‌گاه لازم می‌شود تا توجه را کلاً به جایی دیگر معطوف داریم. اسطوره، به حامل حقیقتی مختص به خود مبدل، می‌شود که از دسترس تبیین عقلانی عالم به دور است. اسطوره برای دورهٔ رماتیک به جای آن که فریب کاهنان یا قصهٔ پریان دانسته و مسخره شود، صدای آن زمانهٔ حکیمانه‌تر نخستین است. در واقع این عصر رماتیک بود که با ارزش‌گذاری جدید اسطوره، میدان فراخی برای پژوهش‌های نوین در باب اسطوره گشود. هدف از اسطوره پژوهی و افسانه‌پژوهی، یافتن معنا، یعنی حکمت نهفته در اسطوره‌ها و افسانه‌هاست. اما گذشته از این، خرد، حدود و ثغور واقعیت تحت سلطه‌اش، مثلاً مکانیسم جامعه را می‌شناسد، به این ترتیب که برای زندگی استعاره‌های ارگانیک اجتماعی را به کار می‌برد، یا قرون وسطای «تاریک» را در پرتو شأن مسیحی‌اش درک می‌کند و یا به دنبال اساطیر جدیدی می‌گردد که دین اصیل قوم باشد، همان‌گونه که روزگاری وضعیت اقوام مشرک باستان چنین بود. در این مسیر تنها گام کوچک دیگری، توسط نیچه^{۱۵} برداشته می‌شود و آن هنگامی است که او در نوشتهٔ «دومین تأمل ناپهنگام»^{۱۶} اسطوره را شرایط زندگی هر فرهنگ می‌داند. از نظر او یک فرهنگ تنها در افق محصور از اسطوره‌ها می‌تواند شکل گیرد [و رشد و نمو یابد].

از دیدگاه نیچه، بیماری عصر حاضر، این بیماری تاریخی، درست در این نهفته است که این افق بسته را با افراط در تاریخ، یعنی از طریق خوگرفتن به اندیشیدن تحت جدول‌های ارزشی دیگر، از میان بردارد؛ و بازم تنها یک گام کوچک بیشتر نمانده



کانت

با منقولات دینی ندارد. صرفاً این‌گونه می‌توان فهمید که چگونه برای بزرگ‌ترین فلسفه آتیکی و به ویژه افلاطون این امکان فراهم آمد تا فلسفه و منقولات دینی را با یکدیگر پیوند دهند. اسطوره‌های فلسفی افلاطون گواه آن‌اند که تا چه اندازه حقیقت کهن و نگرش جدید یکی هستند.

در مقابل، در اندیشه عصر جدید، نقدی که از طریق مسیحیت به اسطوره وارد شد، به این انجامید که باید تصویر اسطوره‌ای از عالم را به عنوان مفهوم مقابل تصویر علمی از عالم تلقی کرد. اگر تصویر علمی از عالم این‌طور توصیف می‌شود که از طریق دانش می‌توان عالم را محاسبه کرد و بر آن سیطره یافت، حال کلیه به رسمیت شناختن نیروهای غیر قابل دسترسی و غیر قابل تسلط که آگاهی ما را محدود و یا بر آن غلبه می‌کنند، به منزله اسطوره قلمداد می‌شوند. زیرا آن چیزی که این‌گونه به رسمیت شناخته می‌شود، نمی‌تواند واقعاً موجود باشد. این بدان معناست که تمامی تجربه‌هایی که از ناحیه علم تأیید نمی‌شوند، در بی‌الزامی قوه خیال قرار می‌گیرند، به گونه‌ای که قوه خیال اسطوره‌ساز یا همان قوه خیال زیباشناختی، دیگر نمی‌تواند مدعی حقیقت باشد.

ب. مفهوم «خرد» به لحاظ واژه، متعلق به عصر جدید است. این مفهوم به همان نسبت که به معنای یکی از قوای آدمی است، به معنای ساختار اشیا نیز هست. اما اتفاقاً این سازگاری درونی آگاهی اندیشنده و این سازگاری نظم عقلانی امر موجود همان چیزی است که در تأملات نخستین یونانیان درباره لوگوس بدان پرداخته شده بود؛ لوگوسی که مبنای کل فلسفه مغرب زمین قرار گرفت. یونانیان، برترین نحوه‌ای را که در آن امر حقیقی آشکار می‌گردد، یعنی نحوه‌ای که در آن لوگوس مند بودن وجود، در اندیشه انسانی خود را آشکار می‌سازد، «نوس»^{۱۷} نامیده‌اند. در اندیشه عصر جدید واژه «Vernunft» (خرد)، معادل واژه یونانی «نوس» قرار می‌گیرد. «خرد»، قوه ایده‌هاست (کانت). نیاز اصلی خرد، نیاز به وحدتی^{۱۸} است، که در آن تجربه‌های پراکنده با هم جمع شوند. خرد به کثرت صرف «این یا آن» بسنده نمی‌کند. خرد می‌خواهد بیاید که کثرت در کجاست، چه چیزی را پدید می‌آورد و آن را چه‌گونه می‌سازد. از این رو، سلسله اعداد، الگوی وجود عقلانی است، یعنی الگوی «موجود معقول»^{۱۹}.

در منطق سنتی، خرد به معنای قوه‌ای است که می‌تواند استنتاج کند، یعنی قوه‌ای است که از مفاهیم محض بدون کمک گیری از تجربه جدید به شناخت می‌رسد. وجه اشتراکی که در کلیه چنین تعاریفی از مفهوم «خرد» مشهود است، این است که [جایگاه] خرد همان جایی است که اندیشه نزد خویش است، یعنی در کاربرد ریاضی و منطقی و به علاوه در به هم پیوستن یک امر کثیر در وحدت یک اصل. مشخصه خرد این است که مایملک مطلق خویش باشد و هیچ قید و محدودیتی از ناحیه امر بیگانه و تصادفی بودن واقعیت‌های صرف به آن برخوردار نکند. بنابراین، علم تجربی مبتنی بر ریاضیات، تا آن‌جا که رخدادهای طبیعی را در ریاضیات به نحو معقول توصیف کند، همان خرد است و برترین مرتبه از تحقق خرد خودبنیاد این است که روند تاریخ

مسموعات ممکن است. به همین دلیل، واژه یونانی میتوس (اسطوره)، که معادل لاتینی آن «Fabula» است، در تقابل مفهومی با لوگوسی ظاهر می‌شود که به ذات اشیا می‌اندیشد و با این کار، [لوگوس] واجد شناختی از اشیا می‌شود که همواره قابل استنتاج است.

اما از درون این مفهومی صوری از اسطوره، مفهومی محتوایی نیز نتیجه می‌شود. زیرا آن‌چه که از اساس تن به تصدیق خرد اندیشنده مختص به من نمی‌دهد، و به واسطه علم نیز نمی‌تواند قابل دسترسی گردد، به راستی واقعه‌ای است که یک بار رخ داده است و جز از طریق ناظران عینی و به واسطه منقولاتی که بر چنین ناظرانی استوارند، شناخته نمی‌شود. بنابراین، آن چیزی که در افسانه حضور دارد، بیش از هر چیز زمان ازلی^{۱۵} است که در آن زمان خدایان از قرار معلوم در مرادده‌شان با انسان‌ها مرئی‌تر بودند. اسطوره‌ها، عمدتاً حکایاتی از خدایان و کردارشان در قبال انسان است. البته «اسطوره» هم‌چنین به معنای تاریخ خود خدایان نیز هست، آن‌گونه که مثلاً هسیودس در تئوگونی^{۱۶} اش نقل کرده است. حال اگر دین یونانی در آیین عمومی، موجودیت خود را دارد و میراث اسطوره‌ای خواهان چیزی جز تأویل این سنت مستمر و پایدار آیینی نیست، اسطوره خود را همواره در معرض نقد و تحریف قرار داده است. دین یونانی، دینی با آموزه‌های صحیح نیست. این دین از هیچ کتاب مقدسی بهره‌مند نیست تا تفسیر در خور این کتاب، دانش کاهن باشد، و اتفاقاً به همین دلیل این همان چیزی است که روشنگری یونانی آن را اعمال می‌کند، یعنی نقد بر اسطوره که هیچ تقابل واقعی

«خرد» قوه ایده‌هاست (کانت).



ویر

آدمی هیچ‌جا «واقعیت‌های صرف»^{۲۰} برآمده از صدفه و اراده گزافی را به‌مثابه محدودیت آن نفهمد، بلکه (هم‌رأی با هگل) مجال دهد تا خرد در تاریخ، قابل درک شود.

برآورده نشدن این ادعا که باید همهٔ امور واقع را به عنوان امور عقلانی بازشناسیم، به معنای پایان یافتن متافیزیک مغرب زمین است و به کم ارج شدن خود مفهوم خرد می‌انجامد. خرد دیگر توانایی وحدت مطلق نیست، آن دیگر بازپرسی از غایات نامشروط نهایی نیست، بلکه امر عقلانی بیشتر به معنای یافتن ابزار درست در قبال غایات مفروض است، بی آنکه عقلانی بودن خود این غایات اثبات شود. از این رو، عقلانیت تشکیلات تمدن مدرن در نهایی‌ترین هسته‌اش یک نابخردی معقول است، یعنی نوعی قیام ابزار علیه غایات مسلطه و در یک کلام، نوعی رهایی از تمامی چیزهایی که در کل قلمروهای زندگی «تکنیک»^{۲۱} می‌نامیم.

آن‌گونه که این طرح می‌آموزد، اسطوره و لوگوس تاریخ مشترکی دارند که قوانین یکسانی را از سرگذرانده است. این‌طور نیست که تو گویی خرد، اسطوره را افسون‌زدایی کرده و جای آن را اشغال کرده باشد. خرد که اسطوره را به وادی عدم‌التزام قوه خیال بازبزرگ احاله می‌دهد، به زودی خود را با این واقعیت رو به رو می‌بیند که آن را از اریکهٔ رهبری به زیر کشیده‌اند. روشنگری رادیکال سدهٔ هجدهم به عنوان گوشه‌ای از ماجرا ظاهر می‌شود. حال چنان‌چه جنبش روشنگری خود را در طرح «از اسطوره تا لوگوس» ظاهر سازد، این طرح نیز نیاز به یک واریسی دارد. اگر خرد افسون‌زدایی شده به حکم ماهیتش توانا و قدرتمند می‌بود و خود را در خود وضع مطلق تحقق می‌بخشید، در این صورت از اسطوره تا لوگوس، یا همان افسون‌زدایی واقعیت، صرفاً جهت معقول آشکار تاریخ می‌بود. اما آن‌چه که ما می‌بینیم، وابستگی واقعی خرد به قدرت مطلق علمی، اجتماعی و حکومتی است. تصور {وجود} یک خرد مطلق، توهم است. خرد، صرفاً امری تاریخی و واقعی است. پذیرش چنین چیزی برای اندیشهٔ ما سخت است. چه اندازه عظیم است حاکمیتی که از زمان مابعدالطبیعهٔ عهد باستان بر خودانگارهٔ وجود انسانی که خود را به نحو قطعی و تاریخی می‌شناسد، اعمال می‌شود. ما از اندیشهٔ فلسفی مارتین هایدگر آموختیم که چگونه یونانیان با اندیشیدن به وجود واقعی در مشترک بودن و متعلق به زمان حاضر بودن لوگوس، تجربهٔ وجودی مغرب زمین را پایه‌گذاری و تثبیت کردند. وجود به معنای، همیشه بودن^{۲۲} است. آن‌چه خرد به عنوان امر حقیقی باز می‌شناسد، همواره باید حقیقی باشد. بر این اساس، همواره این خرد است که باید حقیقت را بشناسد. اما حقیقت این است که خرد هرگاه که بر خودش از آن حیث که خودش هست، واقف می‌شود - یعنی هرگاه به عقلانی بودن چیزی واقف می‌شود، برای خودش دیگر حضور ندارد و در اختیار خویش نیست. خرد، قبل از آنکه بخواهد مالک خویش باشد، خود را نزد چیزی در می‌یابد. امکان بخشیدن خرد به خود^{۲۳} همواره اشاره‌ای به چیزی دارد که به خود خرد تعلق ندارد، بلکه برای آن پیش می‌آید، و از این حیث خرد

صرفاً یک پاسخ است همان‌گونه که دیگر پاسخ‌های اسطوره‌ای این چنین بودند. خرد همواره تأویل یک باور است، نه لزوماً تأویل میراث دینی یا گنجینه‌ای از اسطوره‌ها از درون سنت شعر سرایی. اما کل دانش زندگی تاریخی فی نفسه متکی بر زندگی‌ای است که خود را باور دارد و تحقق آن، چنین دانشی است.

به این ترتیب، آگاهی مربوط به عصر رماتیک که از توهم‌های خرد عصر روشنگری انتقاد می‌کند، نیز به نحو محصلی حق جدیدی می‌یابد. به علاوه، در برابر جریان روشنگری، حرکت زندگی‌ای وجود دارد که خویش را باور دارد، حرکتی در جهت صیانت و حفاظت افسون‌اساطیری در خود آگاهی، بلکه در جهت به رسمیت شناختن این افسون.

این که در اسطوره، وجود یک حقیقت مختص به آن قابل شنیدن می‌شود، در واقع خواهان به رسمیت شناختن حقیقی بودن نحوه‌های [دیگری] از شناخت است که بیرون از علم قرار دارند. این نحوه‌های [دیگر] شناخت نباید در بی‌الزامی اشکال صرف قوهٔ خیال، رانده شده بمانند. این که تجربهٔ هنر از عالم شایسته الزام مختص به خویش است و این که چنین الزامی با حقیقت مصنوعی تجربهٔ اسطوره‌ای یکی است، در مشترک بودن ساختاری این دو آشکار می‌شود. ارنست کاسیرر در کتاب فلسفهٔ صورت‌های سمبلیک^{۲۴} در چارچوب فلسفهٔ نقادانه، راه را برای به رسمیت شناختن این صورت‌های فراعلمی حقیقت هموار می‌سازد. عالم اساطیری خدایان در مقام تجلیات این‌جهانی، ترسیم‌کنندهٔ نیروهایی عقلانی و اخلاقی بزرگی از زندگی است. کافی است تنها هومر بخوانیم تا به وجود خردمندی عظیمی پی ببریم، که به

●
ماکس ویر
عملاد
افسون‌زدایی عالم،
آن قانون تکامل
تاریخ را دید
که تاریخ را
ضرورتاً از
اسطوره
به جانب لوگوس
و به جانب
نگاه عقلانی
به جهان
سوق می‌دهد.
البته اعتبار
چنین طرحی
محل مناقشه
است.

پی‌نوشت‌ها

*for_faride58@yahoo.com

1. H. G. Gadamer: *Mythos und Vernunft*, in *Gesammelte werke*, Band 8, Ästhetik und Poetik I, Kunst als Aussage Tübingen: 1993, s. 163-169.

2. Aufklärung.

3. Selberdenken.

4. Ernst Troeltsch (۱۸۶۵ - ۱۹۲۳) (متکلم و فیلسوف آلمانی)

5. vernunft.

6. Max Weber (۱۸۶۴-۱۹۲۰) (جامعه‌شناس آلمانی)

۷. در این خصوص بنگرید به مقاله «تأملاتی در باب رابطه میان دین و علم» (Reflexionen über das verhältnis von Religion und Wissenschaft) (همین مجلد، مقاله شماره ۱۲).

8. Intellektuierung.

9. Säkularisation.

منظور از سکولاریزاسیون مسیحیت، نه سکولار کردن مسیحیت است و نه سکولار شدن مسیحیت، بلکه سکولاریزاسیونی است که مسیحیت اعمال می‌کند و موجب می‌شود تا اسطوره را نقد کند. م.

10. Friedrich Nietzsche (۱۸44 - ۱۹۰۰) (فیلسوف و زبان‌شناس آلمانی)

11. weite unzeitgemäe Betrachtung.

12. nouveau christianisme.

13. Saint-Simon (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) (جامعه‌شناس و اندیش‌مند فرانسوی)

14. Sorel (۱۸۴۸ - ۱۹۲۲) (فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی)

15. Urzeit.

16. Hesiod: Theogonie.

ترجمه و شرح منظومهٔ تتوگونی اثر هسیود از سوی انتشارات دانشگاه تهران به قلم این جانب به چاپ رسیده است. م.

17. Nous.

18. Einheit.

19. ens rationis.

20. factum brutum.

21. Technik.

22. Immersein.

23. Selbstmöglichkeit.

24. Ernst Cassirer: *Philosophie der symbolischen Formen*.

۲۵. سبکی از شعرسرایی است که از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم رواج یافت. رد یان سبک، شیء به حالت ابژه درآمد، توصیف می‌شود. این سبک از شعر مدعی است که شیء را به گونه‌ای توصیف می‌کند که گویی شیء خودش دربارهٔ خود سخن می‌گوید. این سبک از شعر باید درون و ماهیت شیء را بیان کند. م.

26. Reinke

۲۷. برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه بنگرید به مقالهٔ من با عنوان «Mythopoietische Umkehrung in Rilkes Duineser»

«Elegien»، در مجموعه آثار، جلد ۹، صص ۳۰۵ - ۲۸۹.



کاسیرر



ارنست کاسیرر
در کتاب
فلسفهٔ
صورت‌های
سمبلیک
در چارچوب
فلسفهٔ نقادانه،
راه را برای
به رسمیت
شناختن این
صورت‌های
فراعلمی حقیقت
هموار می‌سازد.

مدد آن اسطوره‌های یونانی، دازاین انسانی را تفسیر می‌کنند. قلب مقهور، تجربهٔ خویش را بیان می‌دارد، آن‌هم به‌عنوان نیروی قاهر یک خدای دست‌اندرکار. شعر چیست جز چنین ترسیمی از جهان، که در آن از یک حقیقت نه این جهانی خبر داده می‌شود؟ حتی آن‌جا که سنن محکم دینی دیگر هیچ الزامی ایجاد نمی‌کنند، تجربهٔ شاعرانه از عالم، [عالم را] به نحو اسطوره‌ای می‌بیند. این بدان معناست که امر واقعی قاهر، خود را به عنوان امری زنده و دست‌اندرکار عرضه می‌کند آدم به یاد Ding-Gedichte^{۲۵} ریلکه^{۲۶} می‌افتد. رضایت خاطر اشیا چیزی نیست جز بسط معنای تفوق وجودی‌شان، که به مدد آن، این اشیا بر آگاهی غلبه می‌یابند و آن را تحت تأثیر قرا می‌دهند، آگاهی‌ای که تصور می‌کند خود را به طور مطلق در اختیار دارد. مگر شکل فرشتگان نزد ریلکه چیزی جز رؤیت پذیری آن امر نادیدنی است^{۲۷} - که جایگاهش در قلب خود ما و در «حالت پرتپش» آن است، - آن هم به عنوان نامحدود بودن احساس ناب، که خود را تسلیم آن می‌کند؟ جهان حقیقی میراث دینی، از جنس همین اشکال شاعرانهٔ خرد است. الزامات آنها یکی است. چرا که هیچ یک از آنها برساخته‌های دلخواه قوهٔ خیال ما نیستند، همانند خیال‌های و رؤیایا که پدید می‌آیند و می‌روند. آنها پاسخ‌هایی هستند که از عهدهٔ [پرسش‌ها] برآمده‌اند؛ پاسخ‌هایی که دازاین انسانی پیوسته خود را در آنها می‌فهمد. اتفاقاً امر خردمندانه در چنین تجربه‌ای است که به خودشناسی می‌رسد - و می‌توان پرسید که آیا خرد هیچ‌گاه عاقل‌تر از زمانی نیست که نزد چیزی که از خود فراتر می‌رود، به فهمی از خویش نایل شود.